

یک روز با مریم کارگر عزیزی «مادر، همسر، خواهر و فرزند شهید»
و مادر نمونه کشور که عمری صبر و شکیبایی را زیسته است

بی خبر از شهادت پسر برایش خواستگاری می رفتم

شهربانو

شنبه
۱۵ دی ۱۴۰۰
۲ جمادی الثانی ۱۴۲۲ شماره ۲۵۷۲

(۴)

✚ واجب بود که نمی شد ترک کرد

عادت کرده ام بی دعوت هم تماس بگیرم و برایش مهمان بفرستم. در خانه بانو مریم کارگر عزیزی از همان سالی که اولین مرتبه رزق زندگی ام شد و دیدارهای گهگاهش چیزی جز تکرار نقطه خوش زندگی بود. یک داشته برای خودم که نمی توانستم ترکش کنم! نمی دانم دیگران هم مانند من وقتی در خانه شهید را باز می کنند همین حس آشنایی را دارند یا نه زیرا جنس حرف زدن با مادران شهیدها برعکس تصور برخی ها -سرسوزنی- غم انگیز نیست. آن ها هیچ وقت در حرف هایشان نمی خواهند تو را به یاد دینی که در برابر سکوت و تحملشان داشتی بیندازند. آن ها فقط دوست دارند که فراموش نکنی برای آرامش امروزت چه بهایی داده اند. در این چند سال هم چند مرتبه به همراه مسئولان رده بالای شهر که وظیفه خدمتگزاری شان بیش از بقیه بوده است به سراغش رفتیم. حرف هایش اگر چه در این سال ها کمتر و کمتر شد، فکر کردیم دیدن مادر نمونه کشور امری واجب است هر چند او هیچ وقت از کسی چیزی نخواست است.

✚ نهار با پسر و همسر بودم!

ساعت حدود ۸ شب است. مهمان ها که همگی از مسئولان شهر هستند رفته اند اما دل کردن از مریم خانم سخت است. بهانه ای پیدا می کنم تا بنشینم و دل دهم به نگاهش. مدتی است که به قول خودش دیگر پایی برای راه رفتن ندارد. ناخوش احوال است. یک گوشه تخت نشسته و سخت تکان می خورد. بانو کارگر عزیزی دیگر مانند سال های قبل دل و دماغ گفتن خاطرات را هم ندارد خاصه که تازگی ها یکی دیگر از برادرهایش را هم از دست داده است.

بعضی آدم ها یک جوری در زندگی ات می مانند که دلت بی امان دستور می دهد بود نشان را پیش همه آدم هایی که می شناسی تکرار کنی! طوری هم از آن ها حرف می زنی که گویی همیشه برایت تازه اند و کهنگی هرگز در کلامت معنایی ندارد. بانو مریم کارگر عزیزی فارغ از همه مدال های بی نشانی که از مادرانگی بر سینه داشت، برایم این گونه بود، از همان وقتی که در سال ۹۵ یک ملاقات بهانه ای شد تا هرگز فراموشش نکنم. زنی که هنوز روضه نذری ایام دهه فاطمیه را برای همسر و پسر مفقود الاثرش که حالا سال ها بود در گوشه بهشت رضا (ع) آرمیده بودند می خواند، زنی که عنوان مادر و خواهر و همسر شهیدش باعث شد مدام به این فکر کنم مگر می شود یک آدم تا این اندازه دست از دلش بکشد و بی توقع از زندگی، هر چه دارد ببخشد. سال ها دل تنگی هایش را کجا خاک کرده که هیچ وقت صدایش در نیامده است.



حمیده وحیدی



شهید حسن علی کارگر عزیزی



شهید محمدعلی